

اسلام؛ دین رهایی بخش

سید عبدالرئوف افزلی*

استادیار دانشگاه جامعه المصطفی و مؤسسه امام خمینی^(ره)، قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۹)

چکیده

نوشتار پیش رو، به بحث اسلام و خشونت می‌پردازد. بحث اسلام و خشونت، بحث دیرینه‌ای است، اما در پی تحولات یکی دو دهه اخیر در جهان، به ویژه جهان اسلام، رخ داده، توجه جهانیان، خصوصاً غربی‌ها، بیشتر به این موضوع جلب شده است و بسیاری با استفاده از این وضعیت، تعالیم اسلامی را مورد حمله قرار می‌دهند. نوشتار حاضر، دیدگاه‌های موجود درباره اسلام و خشونت و دلایل آنها را مطرح و بررسی، و در پایان، نویسنده دیدگاه برگزیده خود را ارائه می‌کند. بر اساس این دیدگاه، اسلام نه صرفاً دین جنگ و خشونت است و نه صرفاً دین صلح و نرمش. بسته به شرایط، اسلام از هر یک از این دو وضعیت برای رسیدن به هدف خود استفاده می‌کند. هدف اسلام، رهایی بشر از اسارت‌های درونی و بیرونی برای رسیدن به کمال و خودشکوفایی است. کمال انسان در بندگی خداست. بندگی خداوند اوج آزادگی است. وقتی انسان به مقام بندگی می‌رسد، خود را از رذایل تخلیه و به کمالات تخلیه می‌کند. اسلام با زدودن موانع بیرونی و درونی و فراهم آوردن زمینه بندگی خدا، در واقع، از یک سو، انسان را که فطرتاً به دنبال دینداری و عبودیت است، از سرگردانی و حیرانی نجات می‌بخشد و او را به سمت و سوی یک قطب خاص رهنمون می‌گردد و از سوی دیگر، او را با وصل کردن به وجود بیکران الهی از هر گونه محدودیتی می‌رهاند و قابلیت‌های او را به فعلیت می‌رساند.

واژگان کلیدی: اسلام، قرآن کریم، دین، رهایی، جهاد.

* E-mail: Rauf_afzali@yahoo.com

مقدمه

اگرچه بحث اسلام و خشونت، بحث تازه‌ای نیست و پیشینه این بحث به گذشته‌های نسبتاً دور می‌رسد. این بحث در دهه اخیر، به‌ویژه بعد از حادثه سپتامبر و نسبت دادن عجلانه آن به اسلام‌گرایان با رویکرد تقویت اسلام‌هراسی، شدت بیشتری پیدا کرده است، به گونه‌ای که اکنون روزی نیست که ده‌ها قلم، به‌ویژه در محیط‌های مجازی، به این مسأله نپردازد و زوایای آن را بررسی نکند. اسلام واقعاً چه دینی است؟ دین جنگ و خشونت یا دین صلح و نرمش؟ آیا ماهیت اسلام با صلح و سازش و آشتی بیشتر سازگاری دارد، یا با جنگ و ستیز و کشتار و ...؟ و یا با هیچ کدام؟ چه نظریه‌ای را می‌توان در این باب تقویت کرد؟ تعالیم اسلامی چه نظریه‌ای را پیشنهاد می‌کند؟ شواهد عینی و تجلی اسلام در بستر تاریخ چه نظریه‌ای را بیشتر تأیید می‌نماید؟ در این باره، دیدگاه‌های متفاوتی ابراز گردیده که ما در این مختصر به نقل و بررسی اجمالی آنها اکتفا می‌کنیم.

۱- اسلام؛ دین جنگ

به گمان شرق‌شناسان، اسلام دین جنگ و خشونت است و آموزه قرآنی جهاد اساساً برای ترویج اسلام و تعالیم آن برنامه‌ریزی شده است. بر اساس این آموزه، نخست باید افراد غیرمسلمان را به اسلام دعوت کرد و اگر چنانچه آنها این دعوت را نپذیرفتند، در آن صورت می‌توان با آنها وارد جنگ شد و یا آنها را بین جنگ و جزیه مختار گذاشت. اکنون که اسلام به اندازه کافی گسترش پیدا کرده است و هر فردی قاعداً از آن اطلاع دارد و می‌داند که اسلام به دنبال استیلا بر قاطبه جهان است، دیگر نیازی به دعوت مجدد نیست و در صورتی که فرد داوطلبانه اسلام را نپذیرد، می‌توان مستقیماً با او وارد کارزار شد و از او اسلام یا تسلیم را مطالبه کرد، اگرچه در چنین شرایطی نیز بهتر است که نخست آنها را به اسلام دعوت کرد و اگر نپذیرفتند، آنگاه از راه دیگری با آنها برخورد کرد، مگر اینکه چنین دعوتی به آنها فرصت دهد که دست به اقدام‌های تدافعی بزنند و مانع از به ثمر رسیدن جهاد گردد که در این صورت می‌توان بدون هشدار قبلی به آنها یورش برد (Rudolph Peter, 2005: p. 4919).

از نظر خاورشناسان، گسترش سریع اسلام در سایه زور بوده است، اگرچه هسته اولیه اسلام در سایه شخصیت قوی پیامبر اسلام^(ص)، وعده رستگاری و جاذبه غنایم بوده است. لشکر اسلام که تحت تأثیر چنین عواملی تشکیل شده بود، در مدت زمان اندک از جنگ‌های نامنظم (حمله به کاروان‌های تجاری) به جنگ‌های تمام‌عیار رو آورد و امپراتوری‌های بزرگ در برابر آن سر تسلیم فرود آوردند.

The remarkable speed of [Islam's] religious expansion can be attributed to the fact that it was accomplished primarily through military conquest (www.answering-islam.org).

برخی از آنها از این هم گام را فراتر نهاده‌اند و با توجه به جهاد ابتدایی، اسلام را ریشه خشونت، جنگ و غارت در جهان تلقی کرده‌اند. از نظر آنها جهان باید این ایدئولوژی مرگبار (= اسلام) را بشناسد که چگونه انسان‌های بی‌گناه را با موفقیت به تروریست‌ها و انتہاری‌های خطرناک تبدیل می‌کند. از منظر آنان، نمی‌توان مشکل تروریسم را بدون فهم این ایدئولوژی حل و فصل کرد؛ ایدئولوژی که از مزیت‌های جنگ سخن می‌گوید و نفرت می‌پراکند، به خشونت دامن می‌زند و از پیروان خود می‌خواهد که وحشت در دل کفار ایجاد کنند... تنها گناه کفار این است که آنها به خدای مسلمانان باور ندارند... جهاد همان آموزه جنگ دائم است که بر اساس آن، فرد باید از میان اسلام و زندگی یکی را انتخاب کند (www.boloji.com). این دسته از خاورشناسان دلایلی را نیز برای اثبات مدعای خود مطرح می‌نمایند و می‌کوشند با توسل به آنها مدعای خود را مبنی بر اینکه اسلام بیشتر با سازوکار جنگ اهداف خود را تعقیب کرده است تا با منطق، استدلال و گفتگو اثبات کنند.

۱-۲) آیات مطلق جهاد

در قرآن کریم ده‌ها آیه وجود دارد که به نحوی به مقوله جنگ و مبارزه با دشمن پرداخته است. از نظر طرفداران این نظریه، اگرچه برخی از آیات مسلمانان را به صبر و بردباری در مقابل دشمنان توصیه می‌نماید^۱ و برخی دیگر اجازه دفاع را صادر می‌کند^۲ و یا حداکثر دفاع

را یک تکلیف تلقی می‌نماید^۳، ولی نظر نهایی اسلام را آیات معروف به آیات «سیف»^۴ بازگو می‌نماید که اطلاق دارد و جنگ با غیرمسلمانان را در هر شرایطی واجب می‌داند.

از آیات سیف به خوبی برمی‌آید که حتی اگر کفار و مشرکان در حال جنگ با مسلمان هم نباشند، باید آنها را بین پذیرش اسلام، پرداخت جزیه و قتال مخیر گذاشت. اگر چنانچه آنها اسلام را پذیرفتند، طبعاً از تمام مزایای شهروند اسلامی برخوردار خواهند شد و اما اگر چنانچه این گزینه را نپذیرفتند و یا به جای سر فرود آوردن بی‌چون و چرا، در برابر اقتدار اسلام و تسلیم بی‌قید و شرط شدن در برابر عظمت اسلام و پرداخت جزیه از گزینه جنگ سخن به میان آوردند، باید مسلمانان در یک فرایند خاص، امان آنها را ببرند و با آنان قتال کنند و از آداب و تشریفات جنگ که در کتب فقهی به تفصیل آمده، پیروی نمایند (Rizvi, 2001, v. 2: p. 144).

نقد و بررسی

در نقد این آیات به چند نکته باید توجه کرد: ۱- آیات جهاد مانند بسیاری از آیات دیگر از ظرفیت تفسیری بالایی برخوردار است و همین امر باعث شده که در این حوزه مانند حوزه‌های مشابه دیگر اختلاف نظرهای زیادی شکل بگیرد. اگرچه اسلام در آخرین تحلیل، هیچ گروه و دسته‌ای را در مقابل خود به رسمیت نمی‌شناسد - چیزی که پیش‌فرض هر گونه صلح پایدار است - ولی این بدان معنا نیست که اسلام گفتگو را به عنوان گزینه نخست رها کند و به آن تمایلی نداشته باشد. اسلام نخست از گزینه گفتگو و جدال احسن برای مجاب کردن طرف و وادار کردن او به تسلیم استفاده می‌کند^۵ و اما اگر چنانچه این گزینه جواب نداد، آنگاه از گزینه جنگ استفاده می‌کند. بنابراین، گزینه جنگ برای مسلمانان گزینه اول نیست. ۲- این نظریه عمدتاً بر پایه نسخ بنا نهاده شده است و اگر کسی نظریه نسخ را نپذیرد (مانند مفسران شیعه)، آنگاه مسأله تا حدودی فرق خواهد کرد. از نظر قائلان به نسخ، مدارا با غیرمسلمانان به پایان رسیده است و باید در صورت توان با نوک شمشیر با آنها سخن گفت، اما بر پایه دیدگاه مقابل، هم مدارا داریم و هم جهاد. اگر مسلمانان در موضع ضعف بودند، آنگاه باید مدارا پیشه کنند و هنگامی که توان پیدا کردند، می‌توانند از آموزه جهاد بهره ببرند.

در مسأله جهاد ابتدایی هر دو گروه با هم وحدت نظر دارند و معتقدند که این نوع جهاد در اسلام تشریع شده است. اما در باب مدارا با آنها نیز اختلاف نظر وجود دارد. از نظر قائلان به نسخ، مدرا با آنها معنایی ندارد و این حکم نسخ شده است، ولی از نظر دیدگاه مقابل بسته به شرایط می‌توان با آنها مدارا کرد. بنابراین، راه مدارا با کفار و مشرکان به کلی مسدود نشده است. در وضعیتی مشابه وضعیتی مکه که مسلمانان توان نظامی ندارند، می‌توان با دشمنان مدارا کرد و در وضعیتی مشابه وضعیتی مدینه که مسلمانان از توانایی نسبی برخوردارند، باید بعد از اتمام حجت با زور با آنها برخورد کرد. ۳- همان‌گونه که اشاره شد، آیات جهاد نیز همگی به یک نحو نیست. برخی از آیات جهاد، جهاد را به طور مطلق واجب کرده، در حالی که برخی دیگر از آنها وجوب جهاد را به قیودی مانند تعدی دشمن و مانند آن مقید نموده است. برخی بر این باورند که می‌توان و باید آیات مطلق جهاد را در پرتو آیات مقید جهاد فهم و معنا کرد. در این صورت، همه جهادها دفاعی خواهد بود. تفصیل این دیدگاه بعد از این خواهد آمد. ۴- بر فرض که نظریه نسخ را به عنوان تنها نظریه قابل طرح در اینجا مطرح کنیم، در آن صورت باید گفت که اسلام حداکثر با استفاده از زور برای ترویج خود موافق است، اما اینکه همه پیشرفت‌های اسلامی لزوماً در سایه زور بوده باشد، از این آیات برنمی‌آید. استفاده از زور یک گزینه عقلانی است که همه عقلای عالم از آن در صورت لزوم استفاده می‌کنند. همان‌گونه که بعداً توضیح داده می‌شود، وقتی عقلای عالم با توجه به اختیارات محدودی که دارند، بتوانند از گزینه «زور» استفاده کنند، چرا خدای سبحان که همه اختیارات را دارد، نتواند از این گزینه استفاده کند؟ ۵- بر فرض که نظریه جنگ تهاجمی نظریه نهایی اسلام باشد، در این صورت، می‌توان گفت آنگونه که مستشرقان می‌گویند، باز هم جهاد برای تحمیل عقیده نیست (که یک امر ناممکن است)، بلکه همان‌گونه که بعداً خواهد آمد، یا برای از بین بردن نظام‌های الحادی است و یا برای پاک کردن زمین از لوث وجود کفار و مشرکان. در هر دو صورت اخیر، بحث تحمیل عقیده مطرح نیست. در فرض دوم از دو فرض اخیر، نظام‌های الحادی از میان می‌رود، ولی مردم در انتخاب عقیده آزاد است. در فرض دوم از این دو فرض اصلاً کفاری وجود نخواهند داشت تا بحث تحمیل عقیده مطرح گردد.

۳-۱) سنت

در مجامع روایی، به ویژه در مجامع روایی اهل سنت، روایات زیادی وجود دارد که از آنها می‌توان استفاده کرد که اسلام به عنوان یک آیین خود را بر آنهاایی که مسلمان نبوده، تحمیل کرده است. در کتاب جهاد صحیح مسلم که از کتب معتبر اهل سنت است، روایات زیادی وجود دارد که اصالت جنگ را می‌توان از آنها استنباط کرد. در روایت مفصلی آمده که هرگاه پیامبر^(ص) فرمانده لشکری را تعیین می‌کردند، نکات مهمی را به او یادآورد می‌شدند؛ از جمله اینکه همیشه کفار را بین اسلام و جزیه مختار قرار دهد و اگر آنها هیچ یک را نپذیرفتند، با آنها بجنگد (ر.ک؛ مسلم، ۲۰۰۴ م: ۶۶۸).

در روایت دیگر، مطلبی آمده که می‌توان از آن استفاده کرد که اگر خبر اسلام به گوش مردمانی برسد، اما آنها از پذیرش آن ابااء کنند، می‌توان به جنگ آنها رفت و یا حتی آنها را غافلگیر کرد. بر اساس این روایت، پیامبر^(ص) بنی‌مصطلق را که از برنامه اسلام آگاهی اجمالی یافته بود، ولی در عین حال، اسلام را اختیار نکرده بودند، در یک اقدام غافلگیرانه مورد حمله قرار می‌دهد، جنگجویان آنها را می‌کشد و زنان آنها را به اسارت می‌گیرد (ر.ک؛ همان: ۶۸۱).

صحیح بخاری یکی دیگر از مجامع حدیثی معتبر اهل سنت است. در این کتاب نیز روایاتی وجود دارد که دالّ بر جواز استفاده از خشونت برای ترویج اسلام است. در یکی از این روایات مطلبی آمده که بر پایه آن پیامبر^(ص) مأمور است با مردمی که اسلام را نمی‌پذیرند، از در جنگ وارد شوند (ر.ک؛ بخاری، ۲۰۰۰ م: ۷۲۰). در روایت دیگری نیز که در مورد فتح خیبر است، تصریح شده که مسلمانان با آنها می‌جنگند تا آنها را وارد دین اسلام کنند (ر.ک؛ همان: روایت ۲۹۴۲).

وجود این قبیل روایات در مجامع روایی یکی از مذاهب مهم اسلامی سبب شده است که مستشرقان با جدّیت بیشتر ادعا کنند که اسلام دین جنگ است و با استفاده از این پدیده منفور به اهداف خود نایل می‌آید (<http://wikiislam.net>).

نقد و بررسی

در نقد این استدلال نیز باید به نکاتی عنایت داشت که عبارتند از: ۱- به هر روایتی نمی‌توان تمسک جست، به‌ویژه روایاتی که امثال ابوهریره راوی آنها باشد (ابوهریره برخی از روایات پیش‌گفته را روایت کرده است). کسانی مانند ابوهریره گرچه در میان اهل سنت از احترام زیادی برخوردار است، ولی با توجه به پیشینه یهودی وی و نیز با توجه به حجم روایت‌هایی که او روایت کرده است و شمار آنها در مقایسه با سال‌هایی که او در مصاحبت حضرت بوده، بسیار زیاد است و نیز با عنایت به اینکه مضامین روایات او احیاناً با تعالیم قرآنی سازگاری ندارند، در میان شیعیان از احترامی برخوردار نیست و به روایت‌های او در بهترین حالت به دیده شک می‌نگرند. ۲- بر فرض که این روایت‌ها صحیح باشند و مضامین آنها از اعتبار برخوردار باشند، باید در دلالت آنها بحث کرد. برخی از این روایات شاید دلالتی نداشته باشد که باید برای پیشبرد هدف، از زور کمک گرفت. آنهايي هم که از لحاظ دلالت مشکل ندارند، چنین می‌رساند که اسلام در آن مورد خاص از زور برای توسعه اسلام استفاده کرده است، اما اینکه تمدن اسلامی با استفاده از زور به دست آمده باشد، از روایات مورد نظر به دست نمی‌آید.

۲-۳ دیدگاه علمای اسلام

طیف عظیمی از احیایگران اهل سنت، از ابن تیمیه گرفته تا بن لادن، که چهره‌هایی مانند شاه ولی‌الله دهلوی، مودودی و سید قطب را شامل می‌شود، جزء همین گروه قرار می‌گیرد. اینان استفاده از جهاد را نه تنها در مقابل کفار، بلکه حتی در مقابل مسلمانان (مسلمانانی که جزء فرقه آنها نیستند) نیز جایز می‌دانند. از منظر اینان، شرق‌شناسان با هدف قرار دادن جهاد و انتقاد از این اصل مترقی می‌خواهند جهان اسلام را از سلاح برنده‌ای که در اختیار دارند، محروم کنند. از نظر طرفداران این نظریه، دیدگاه علماء اسلام شاهد خوبی برای اثبات مدّعی آنهاست.

ابن تیمیه (۱۳۲۸-۱۲۶۳م.) که پس از فتح جهان اسلام به دست مغول‌ها و سقوط خلافت اسلامی با همکاری و همدستی برخی از مسلمانان دیده به جهان گشوده بود، نه تنها جهان متفاوت، بلکه جهان‌بینی متفاوت نیز داشت. از نظر او، اسلام بعد از پیامبر (ص) و خلافا از مسیر اصلی خود منحرف شد. راهکار اصلی او برای حل مشکل و برگرداندن اسلام به راه راست، پرداختن به مقوله جهاد و بسط ابعاد و زوایای آن بود. او بخش عمده از کتاب *السیاسة الشرعية* را به تبیین مسئله جهاد اختصاص داد. او که جهاد را مقدم بر نماز و روزه می‌داند و ویژگی یک انسان متقی را نه در ریاضت و تقوای فردی او، بلکه در جهاد او می‌داند، به سه دلیل جهاد را سودمند می‌داند: به همگان فایده می‌رساند، از همه عبادت‌ها برتر است و بهترین نوع مردن است (ر.ک؛ ابن تیمیه، بی‌تا: ۱۵۹). وی علیه مغول و صلیبیون فتوای جهاد داد و مسلمانانی را که در امر جهاد همکاری نمی‌کردند نیز کافر تلقی کرد و از اهرم جهاد علیه آنها هم استفاده کرد. تأکید بر مقوله جهاد، گرچه مسئله تازه‌ای نبوده و نیست، ولی مبالغه او در ارزشگذاری جهاد و استفاده از آن در مقابل خودی‌ها امر تازه‌ای بود که از سوی او مطرح گردید و باعث شد که نسل‌های بعد از او، ابعاد مختلف جهاد را بیشتر مورد توجه قرار دهند و انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان را ناشی از غفلت از مقوله جهاد بدانند. او اسلام و کفر را در وضعیت جنگ با یکدیگر می‌داند و معتقد است با آنهایی که دعوت اسلام را شنیده، ولی از پذیرش آن امتناع ورزیده‌اند، باید جنگید تا فتنه از زمین ریشه‌کن گردد: «فَكُلُّ مَنْ بَلَغَتْهُ دَعْوَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى دِينِ اللَّهِ الَّذِي بَعَثَهُ بِهِ فَلَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ فَإِنَّهُ يُجِبُّ قِتَالَهُ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (همان).

شاه ولی‌الله دهلوی (۱۷۶۲-۱۷۰۳م.) که معاصر محمد بن عبدالوهاب و مانند او سلفی است، تحت تأثیر شدید سلف خود ابن تیمیه است. او نیز مانند ابن تیمیه به کشف و شناسایی زوایای مختلف جهاد می‌پردازد. از نظر او، باید در هر حال اسلام را تبلیغ کرد. اگر این کار با آرامش و خونسردی انجام پذیرد، بهتر است، ولی اگر چنان‌چه در این امر از خشونت و زور نیز استفاده گردد، اشکال ندارد. از نظر وی، اسلام مانند داروست. اگر بیماری خودش دارو را به اراده و اختیار خودش مصرف کند که بهتر است، ولی اگر خود او این کار را انجام ندهد (مانند

کودک)، باید به زور این کار را انجام داد و دارو را به خورد او داد و در هر صورت، مصرف دارو نتیجه بخش خواهد بود. از نظر وی، به رغم دیدگاه‌های مستشرقان، توسعه اسلام فقط از طریق از بین بردن نظام‌های غیراسلامی، کاهش توان آنها، مصادره و ضبط اموال‌شان و نیز فراهم سازی شرایطی که افراد وادار شوند تا اسلام را بپذیرند، میسر است. از منظر وی، استیلای جهانی اسلام بدون توسل به جهاد امکان پذیر نیست. به گمان وی، بعد از فتح سرزمین‌ها، باید علیه مذاهب و ادیان رایج در آنجا تبلیغ کرد و حقانیت آنها را به چالش کشید، مانع‌هایی را بر سر راه انجام اعمال و آیین‌های آنها ایجاد کرد و قوانین تبعیض آمیزی را علیه آنها به مورد اجرا گذاشت (Rizvi, 1980: pp. 285-86). وی به دلیل نفرت از هندوها و برگشت به دوران طلایی فتوحات اسلامی، شخصاً از شاه ابدالی، امیر وقت افغانستان، با سماجت دعوت می‌کند که برای نجات اسلام و دفع خطر هندوها به این کشور یورش ببرد و مسلمانان را برای یک بار دیگر هم که شده، افتخار ببخشد و به عزت و اقتدار برساند (Sayed Riaz Ahmad, 1976: p. 15).

ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳م.) که از او به عنوان یکی از ارکان بنیادگرایی اسلامی یاد می‌شود (Youssef Choueiri, 1998, v. 5: p. 9)، معتقد است که اسلام با ادیان دیگر متفاوت است و ملت اسلامی نیز با سایر ملل فرق می‌کند (Mawdudi, n.d.: p.3). از منظر وی، اسلام مانند ادیان رایج نیست، بلکه یک ایدئولوژی است که می‌خواهد چهره جهان را تغییر دهد و نظام‌های غیراسلامی را نابود و به جای آن نظام اسلامی را پایه‌گذاری کند. اگرچه اسلام از واژه‌هایی مانند قتال و مانند آن نیز برای تبیین مفهوم جنگ استفاده کرده است، ولی وی بیشتر روی مفهوم جهاد تمرکز کرده است و بر این باور است که به کارگیری ادبیات خاص در مورد جنگ از سوی اسلام به این معناست که اسلام با ادیان و آیین‌های دیگر فرق می‌کند. از نظر وی، هدف اسلام سعادت و خوشبختی کل انسان‌هاست و از این رو، اسلام وظیفه خود می‌داند که تمام نظام‌های مادی و دنیوی را نابود و به جای آنها نظام اسلامی را تأسیس کند. عقیده انقلابی اسلام همان توحید و عبادت صرف خداوند و پیروی از قانون اوست. بنابراین، اگر انسان را خدا فرض کنیم (مانند زمان فراعنه مصر) یا او را خدا ندانیم، بلکه فقط منبع قانون بدانیم (مانند دنیای امروز)، در هر دو صورت انسان را به جای خدا

نشانده‌ایم و او را با خداوند در اداره جهان سهیم کرده‌ایم و اسلام نمی‌تواند با آن کنار بیاید و از آموزه جهاد در مقابل آن استفاده نکند. هدف اسلام نابودی دُول غیراسلامی است. از آنجا که هیچ گروهی نمی‌تواند تحت حاکمیت گروه دیگری زندگی مطلوبی داشته باشد و تعالیم خود را به وجه احسن به اجرا گذارد، اسلام که داعیه اصلاح جهان را در سر دارد، چاره‌ای ندارد جز آنکه حکومت‌های غیراسلامی را ساقط و به جای آنها حکومت اسلامی را تأسیس نماید (Ibid: 5-26).

سید قطب (۱۹۶۶-۱۹۰۶م.) از دیگر چهره‌های بنیادگرا و سلفی در جهان اهل سنت است که اندیشه‌های وی الهام‌بخش بسیاری از جنبش‌های به اصطلاح اسلامی در دهه‌های اخیر بوده است. با توجه به اینکه دیدگاه‌های انقلابی و سازش‌ناپذیر او حکم مانیفست (قطعنامه یا بیانیه) را برای بسیاری از خیزش‌های مسلحانه اسلامی داشته، برخی از او به عنوان کارل مارکس جنبش‌های اسلامی یاد کرده‌اند (Musallam, 2005 & Berman, 2003). او پس از بیان این مطلب که با توجه به اختلاف عمیق و ریشه‌داری که بین جهان‌بینی توحیدی و جهان‌بینی شرک‌آلود یا مادی وجود دارد، هر گونه همزیستی مسالمت‌آمیز بین این دو جهان‌بینی را ناممکن می‌داند و بر این باور است که از این دو جهان‌بینی و روش زندگی فقط یکی می‌تواند بر مسند قدرت باقی بماند و دیگری باید کنار برود...: «لَا يُمْكِنُ التَّعَاشُ بَيْنَ مِنْهَجَيْنِ لِلْحَيَاةِ بَيْنَهُمَا هَذَا الْإِخْتِلَافُ الْجَذَرِيُّ الْعَمِيقُ الْبَعِيدُ الْمَدَى الشَّامِلُ لِكُلِّ جُزْئِيَّةٍ مِنْ جُزْئِيَّاتِ الْإِعْتِقَادِ وَالتَّصَوُّرِ» (شاذلی، ۱۴۱۲ق. ج ۳: ۱۵۸). سید قطب آیات سیف را جزء آخرین آیاتی می‌داند که بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده است. از دیدگاه او، این آیات تمام پیمان‌هایی را که قبلاً بین مسلمانان و دیگران منعقد گردیده بوده، به صورت یک‌جانبه لغو می‌کند و از تاریخ نزول این آیه به بعد، دیگر هیچ عهد و پیمانی بین مسلمانان و کافران برقرار نیست و مسلمانان در شرایط جنگی با آنها به سر می‌برند: «وَهُوَ يَتَضَمَّنُ إِنْهَاءَ الْعُهُودِ الَّتِي كَانَتْ قَائِمَةً بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ حَتَّى ذَلِكَ الْحِينِ» (همان: ۱۵۸۶).

وی آنهایی را که جهاد را محدود به جهاد دفاعی می‌کند و از ذکر جهاد تهاجمی احساس شرمندگی می‌کنند، مرعوب تمدن غرب می‌داند و معتقد است که آنها گُنه و جوهر اسلام را به

درستی نفهمیده‌اند. از نظر وی، هدف اسلام سیطره بر کلّ جهان است و این هدف بزرگ بدون توسّل به آموزه جهاد عملی ممکن نیست. وی به تبع مودودی بر این باور است که جهاد در صدد از بین بردن نظام‌های الحادی و تأسیس نظام اسلامی به جای آنهاست و مردم را مجبور به پذیرش اعتقاد خاصی نمی‌کند (Bergesen, 2008: pp. 38-39).

این قبیل دیدگاه‌ها نیز باعث شده که غربی‌ها با جرئت بیشتر بر جنگ‌افروز بودن اسلام تأکید کنند و از گفته‌های آنها برای تأیید ادّعای خود مبنی بر اینکه اسلام دین جنگ است، استفاده نمایند.^۷

نقد و بررسی

در نقد این استدلال به این نکات باید عنایت داشت: ۱- این دیدگاه، دیدگاه برخی از دانشمندان جهان اسلام است و کسان دیگری نیز در جهان اسلام هستند که دیدگاه کاملاً متفاوتی دارند و تحمیل عقیده یا توسّل به زور را بر خلاف اصول مسلم اسلام می‌دانند. آنها که اهمیّت و عددشان نیز کمتر از این گروه نیست، یا جنگ‌های اسلامی را عمدتاً دفاعی می‌دانند^۸ و یا اینکه بر جهاد با هوای نفس به جای جهاد مسلحانه بیشتر تأکید می‌ورزند و این چیزی است که برخی از شرق‌شناسان نیز به آن اعتراف کرده‌اند. ریچارد بونی، یکی از شرق‌شناسان معاصر، در باب واژه «جهاد» پژوهشهایی انجام داده است و سرانجام به این نتیجه رسیده که نه اسلام‌گرایان این واژه را به درستی به کار برده‌اند و نه غربی‌هایی که در صدد بدنام کردن اسلام هستند. از نظر وی، آموزه جهاد بیشتر به معنای دفاع از خود و مبارزه با نفس و هواهای نفسانی است تا به معنای جنگ‌های تهاجمی. او هدف تحقیق خود را تقویت عناصر میانه‌رو در جهان اسلام و آشکارسازی چهره صلح‌آمیز اسلام برای جهانیان عنوان می‌کند (Bonney, 2004: p 135). ۲- اگرچه اهل سنت بیشتر جهان اسلام را در اختیار دارند، اما باید گفت که اسلام به سنی‌ها محدود نمی‌شود. یکی از فرقه‌های مهم اسلامی، شیعه است که جهاد ابتدایی را نوعاً محدود به زمان حضور امام معصوم^(ع) می‌داند. در زمانی که امام معصوم در میان مردم حضور ندارد، نمی‌توان از جهاد ابتدایی سخن گفت. تنها جهادی که در این دوره و زمانه قابل طرح است، همان جهاد دفاعی است که در صورت تجاوز دشمن به

سرزمین اسلامی و اجازه حاکم اسلامی انجام می‌گردد (عاملی، ۱۴۱۰ق: ۸۱؛ مروارید، ۱۴۱۰ق، ج ۹: ۱۵۱ و طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۹۲). ۳- بر فرض که این دیدگاه، دیدگاه رسمی اسلام باشد، باید گفت که بین این دیدگاه و آنچه که مستشرقان در صدد بیان آن هستند، تفاوت وجود دارد. از نظر مستشرقان، اسلام دین شمشیر است و گسترش اسلام در سایه شمشیر صورت گرفته است. اما از نظر این گروه از دانشمندان مسلمان، اسلام می‌تواند از زور برای پیشرفت اهداف خود استفاده کند و امثال شاه ولی‌الله که اسلام را مانند دارو شفا بخش می‌داند و مودودی که جهاد اسلامی را متفاوت با جنگ‌های بشری دانسته است و آن را از هر گونه بهره مادی به دور می‌داند، صرفاً می‌گویند که اسلام می‌تواند برای پیشبرد اهداف خود از گزینه جهاد استفاده کنند. اما اینکه اسلام همیشه از این گزینه استفاده کرده، (یعنی چیزی که مستشرقان مدعی آن هستند)، از سخنان آنها بر نمی‌آید. ۴- یکی از شرایط عامه تکلیف، توانایی و قدرت است. تکلیف زمانی می‌تواند وجوب شرعی پیدا کند که در توان انسان باشد (البقره/ ۲۸۵). علمای اسلام نیز اجماع دارند که قدرت از شرایط تکلیف است. بنابراین، بر فرض که جهاد ابتدایی در شرایط حاضر یک تکلیف باشد، این تکلیف مانند هر تکلیف دیگر فرع بر داشتن توان است. اگر کشورهای اسلامی توان دارند و می‌توانند نظام‌های غیراسلامی را در کشورهای دیگر ساقط کنند، در این صورت می‌توانند و باید به تکلیف خود عمل کنند و دست به جهاد ابتدایی بزنند. اما اگر مسلمانان توان انجام چنین کاری را ندارند و یا حتی توان دفاع از مرزهای خود را به درستی ندارند و بسیاری از کشورهای اسلامی به نحوی به قدرت‌های بیگانه اتکا دارند و اگر کشورهای بیگانه صرفاً کمک‌های خود را نسبت به این کشورها قطع کنند، این کشورها ممکن است با مشکل روبه‌رو شوند، آنگاه آیا سخن گفتن از جنگ تهاجمی بسیار نسنجیده نیست؟! بنابراین، اگر جهاد ابتدایی یک تکلیف باشد و اگر همه تکالیف متوقف بر قدرت باشد و اگر فرض کنیم مسلمانان در وضعیتی نباشند که نظام‌های غیراسلامی را آماج حملات خود قرار دهند، آنگاه سخن گفتن از جهاد ابتدایی معنای محصلی نخواهد داشت و صرفاً می‌تواند به معنای تحریک دیگران، بدتر کردن شرایط از آنچه که هست و فراهم کردن خوراک تبلیغاتی برای دشمنان باشد. ۵- بسیاری از نظریه‌پردازان جنگ تهاجمی ظاهراً پیشرفت و شکوه اسلام را در فتح سرزمین‌های جدید و

افزایش درآمد حکومت اسلامی از طریق کسب غنائم و مصادره اموال و مستغلات غیرمسلمانان می‌دانند، در حالی که کشورگشایی و تصرف سرزمین‌های جدید بخش کوچکی از کار است. بخش مهم‌تری که این نظریه‌پردازان معمولاً از آن غفلت می‌ورزند، معنویت و اداره صحیح سرزمین‌های به تصرف درآمده است. اگر مسلمانان سرزمین‌های زیادی را به تصرف خود درآورند، ولی از پس اداره آنها به درستی برنیایند و در عوض، گرفتار فساد باشند، چه سودی دارد؟ به نظر می‌رسد اگر هدف، تبلیغ اسلام و گسترش این آیین آسمانی است، باید بتوان یک الگوی موفق از نظام اسلامی در جهان ارائه کرد. اگر مسلمانان بتوانند یک الگوی موفق از نظام اسلامی (هرچند در سطح بسیار محدود) در جهان ارائه کنند، تأثیر و ثمرات آن بسیار بیشتر از فتح ده‌ها کشور دیگر می‌تواند باشد. برخی از حاکمان اسلامی که دست به کشورگشایی زدند و آنها حکم‌الگو را برای این گروه دارند، خیلی معلوم نیست که کارهای آنها کاملاً اسلامی باشد. اولاً نحوه به قدرت رسیدن آنها و مشروعیت حکومت آنها قابل بحث است. اگر حاکمی از طریق مشروعی به قدرت نرسد و در نتیجه، اسلام از حاکمیت او دفاع نکند، چگونه می‌توان اقدامات او را اسلامی دانست و نه فرصت‌طلبانه؟ اگر می‌بینیم که امامان شیعه بیشتر به مقوله تربیت و معنویت می‌پرداختند تا به مقولات دیگر، به این دلیل است که فتوحات بدون معنویت کار به جایی نمی‌برد و اگر انزجارآفرین نباشد، جاذبه‌ای نخواهد داشت. شاید آرمان شهر جناب فارابی (۹۵۰-۸۷۰ م.) که یک الگوی سیاسی جدیدی را ارائه می‌کند و مطابق آن هر کسی که از راه رسید، نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد، بلکه باید از نظر جسمانی سالم و از نظر روحی متصل به عقل فعال باشد (ر.ک؛ فارابی، ۲۰۰۲م: ۱۲۳-۱۲۲)^۹ و از الگوهای سیاسی رایج در زمان خود به شدت فاصله می‌گیرد، اوج اعتراض نخبگانی چون او، علیه همان الگوها و فاتحان باشند که این گروه از آنها به عنوان الگو یاد می‌کنند. هیچ بُعدی ندارد که او هنگام توصیف شهر «تَغَلَب» که فقط به فتح کردن و غلبه پیدا کردن می‌اندیشد یا حتی اگر چیزی را بدون اعمال زور به دست بیاورد، آن را نمی‌پذیرد، حکومت یکی از همان فاتحان به اصطلاح مسلمان را که این گروه قبول دارد، مدّ نظر داشته باشد، چراکه وقتی یک فرد یا جامعه از ارزش‌های دینی و انسانی تهی شد، ممکن است دست به هر کاری بزند (ر.ک؛ همان: ۱۳۲).^{۱۰}

۴-۱) تاریخ معاصر جهان اسلام

از دیگر شواهد این دیدگاه، تاریخ معاصر جهان اسلام است. اگرچه آموزه جهاد از قدیم در میان مسلمانان وجود داشته است و مسلمانان تحت شرایط ویژه‌ای از آن استفاده می‌کردند، ولی با فعالیت‌هایی که چهره‌های مانند ابن تیمیه، شاه ولی‌الله، مودودی و اخیراً سید قطب انجام دادند و اهمیتی که آنها نسبت به مقوله جهاد نشان دادند و با عنایت به اینکه آنها انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان را ناشی از ترک این فریضه الهی می‌دانستند و رجوع به این اصل را سبب احیای دوباره عزت و اقتدار اسلامی می‌دانستند، در دهه‌های اخیر ما شاهد اوج شکوفایی جنبش‌های مسلحانه در جهان اسلام، به‌ویژه در میان اهل تسنن بوده‌ایم. برخی از جنبش‌های مسلحانه‌ای که تحت تأثیر افکار این دسته از افراد در برخی از کشورهای اسلامی شکل گرفتند، کار را در امر مبارزه و جهاد به جایی رساندند که حتی از آن علیه دیگر مسلمانان نیز استفاده کردند و در این راستا، از به‌کارگیری شیوه‌های نامتعارفی چون ترور و انتهار نیز امتناع نورزیدند. از نظر اینان، بدبختی جهان اسلام به خاطر استیلای غرب بر جهان اسلام است و راه حل این مشکل، بهره‌گیری از آموزه جهاد است. آمار تلفات و خسارات هنگفتی که این گروه‌ها برای پیشبرد اهداف خود بر برخی کشورهای بسیار فقیر جهان تحمیل کرده است، وحشتناک و دردآور است و در اختیار همه جهانیان قرار دارد. اگرچه اینان در برخی موارد به گمان خود به منافع اجانب ضربه زده‌اند، ولی در غالب موارد، این افراد بی‌گناه بوده که هدف قرار گرفته است. اما هدف قراردادن افراد بی‌گناه از نظر این جنبش‌ها، یک چالش اساسی به حساب نمی‌آید، چرا که نظریه‌پردازان آنها برای این مشکل مانند هر مشکل دیگری راه حل ویژه‌ای پیدا کرده‌اند. از نظر آنان، همان گونه که پیامبر اسلام (ص) برای رسیدن به اهداف خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد، اینان نیز می‌توانند و مجازند برای نیل به اهداف خود دست به هر کاری بزنند یا حتی بی‌گناهی را به قتل برسانند.^{۱۱} امروزه با استفاده از همین سازوکار است که کسانی در جاهایی از جهان اسلام حمام خون راه انداخته‌اند، حتی اهل قبله را که علمای سلف مورد احترام قرار می‌دادند، به راحتی هدف قرار می‌دهند.^{۱۲} مطالعه تاریخ معاصر جهان اسلام و فعالیت‌های خشونت‌آمیزی که احیاناً تحت نام اسلام انجام می‌گیرد، این نظریه را بیش از پیش موثق نشان می‌دهد که اسلام برخلاف آنچه

که برخی از اسلام‌شناسان می‌گویند و آن را دین صلح، صفا و همزیستی مسالمت‌آمیز تلقی می‌کنند، بسیار خشن، نابردبار و بی‌رحم است.

نقد و بررسی

به چند نکته باید توجه کرد: ۱- جهان اسلام منحصر در جهان اهل سنت نیست. شیعه ضمن آنکه مانند سایر فرقه‌های اسلامی به جهاد اعتقاد دارد، جهاد ابتدایی یا تهاجمی را در شرایط خاص و با حضور امام معصوم واجب می‌داند. جهاد دفاعی را باید تحت نظر علماء و اسلام‌شناسان طراز اول انجام داد و نمی‌توان به بهانه جهاد دست به هر اقدام وحشیانه زد و یا هر بی‌گناهی را هدف قرار داد. از منظر شیعه، دستاوردهای معنوی بیش از دستاوردهای مادی اهمیت دارد. ۲- در جهان اهل سنت نیز نمی‌توان اهل سنت را به چند گروه رادیکال که اصل و نسب آنان به درستی مشخص نیست، منحصر کرد. کسانی مثل شیخ شلتوت فقط جهاد دفاعی را در صورت تحقق شرایط آن واجب می‌داند. عدم حمایت علنی از این رویکرد را در میان اهل سنت می‌توان دلیل دیگری بر عدم محبوبیت و پذیرش آن از سوی جامعه اهل سنت دانست. ۳- فعالیت‌های این گروه‌ها از نظر خودشان بیشتر ظاهراً جنبه دفاعی دارد تا تهاجمی. از نظر آنها، هم‌اکنون جهان اسلام، به‌ویژه مرکز آن در اختیار بیگانگان است و بیگانگان سیاست‌های خود را بر آنها دیکته می‌کنند و آنها صرفاً مجری سیاست‌های دولت‌های غیراسلامی است و از این رو، آنان به گمان خود با اقدام‌هایی که انجام می‌دهند، از بیضه اسلام دفاع می‌کنند. اگر اقدامات این گروه‌ها در قالب فعالیت‌های تدافعی بررسی کنیم، آن وقت این استدلال که تاریخ معاصر جهان اسلام دلیل بر این است که اسلام در سایه شمشیر پیشرفت کرده است، کاربرد نخواهد داشت، مگر آنکه مبارزه با سلطه غرب در جهان اسلام را مصداق توسعه‌طلبی خشونت‌آمیز از سوی اسلام تلقی کنیم! ۴- ممکن است ساده‌لوحانی باشند که باور داشته باشند با انجام چند ترور کور و سر بریدن افراد بی‌گناه می‌توان در قلب دشمن خوف و وحشت ایجاد کرد و با این کار از «بیضه» اسلام دفاع کرد، اما با توجه به اینکه این قبیل کارها در بلندمدت چهره اسلام را مخدوش می‌کند و زمینه را برای گسترش اسلام‌هراسی (نه اسلام‌گرایی) فراهم می‌سازد و سرانجام، منافع این قبیل برنامه‌ها به جیب

خود آنهایی می‌رود که این جدال‌ها ظاهراً در مقابل آنها انجام می‌گیرد و در واقع، ذی‌نفع واقعی خود آنهاست، می‌توان نتیجه گرفت که این قبیل فعالیت‌ها نمایانگر نظر عموم مسلمان‌ها نیست و در نتیجه، اگر این نوع بازی‌ها کار خود غربی‌ها (دست‌کم برخی از آنها) نباشد - که بسیار بعید است که این طور نباشد - ناشی از سادگی و کوتاه‌اندیشی برخی از عناصر رادیکال در جهان اسلام است که ربط چندانی به اسلام و قاطبه مسلمانان ندارد.

۲- اسلام؛ دین صلح

در مقابل، نوگرایان مسلمان از جمله سید احمدخان (۱۸۹۸-۱۸۱۷م.) محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۴۹م.)، رشید رضا (۱۹۳۵-۱۸۶۵م.) و دیگران^{۱۳} که هم با فرهنگ اسلام آشنایی دارند و هم حساسیت‌های غربی‌ها را می‌شناسند، نظر دیگری دارند. اینان معتقدند که اسلام برخلاف دیدگاه استشراق و سلفی‌ها، دین صلح و آشتی است و اگر اسلام احیاناً وارد جنگ شده، این نه به آن خاطر است که اسلام آغازگر جنگ بوده است و از جنگ حمایت کرده است، بلکه بدان جهت بوده که جنگ بر اسلام تحمیل شده است و اسلام برای دفاع از خود مجبور شده که دست به سلاح ببرد (Rudolph, 2005: p.4919-920).

برخلاف شاه ولی‌الله، سید احمدخان از معدود متفکران شبه قاره هند است که بر صلح‌آمیز بودن اسلام تأکید دارد و بر این باور است که جنگ‌افروز خواندن اسلام یک تهمت نارواست که برخی با انگیزه‌های مختلف به اسلام نسبت داده‌اند. او در مجموعه مقالاتی که با عنوان *فلسفه قرآنی جهاد* منتشر کرده است و نیز در تفسیر *قرآن* خود کوشیده است مفهوم جهاد را از نو تبیین و بازسازی کند؛ کاری که او را با انتقادهای تندی از سوی سنت‌گرایان مواجه ساخت. از نظر وی، تمام جنگ‌های پیامبر^(ص) ماهیت دفاعی داشته است و اگر پیامبر گرامی اسلام را مجبور نمی‌کردند، او هرگز دست به اسلحه نمی‌برد و با کسی وارد جنگ نمی‌شد. هدف جنگ‌های پیامبر، رسیدن به صلح پایدار بود. او نمی‌خواست مردم را با زور وارد اسلام کند، چراکه یکی از اصول اسلام نفی اکراه در دین است. در صورتی که مسلمانان مورد ستم قرار گیرند و نتوانند به تکالیف دینی خود عمل کنند، آنگاه می‌توانند از جهاد استفاده کنند^{۱۴}. ظاهراً علت اینکه وی با این صراحت جهاد ابتدایی را نفی می‌کند، همان ترس او از

حذف مسلمانان از قدرت در جامعه هندی بوده است؛ زیرا وی نگران بود که استعمار انگلیس به خاطر وجود همان جهاد ابتدایی در تعالیم اسلامی که به مسلمانان اجازه می‌دهد تا در مقابل بیگانگان قیام کنند، از هندوها طرفداری نماید و در نتیجه، مسلمانان از دستیابی به مشاغل دولتی محروم گردند (Ibid: p. 372).

محمد عبده در رساله توحید خود به موضوع اسلام و خشونت پرداخته است. از منظر وی، آنهایی که اسلام را دین خشونت و جنگ معرفی می‌کند، در واقع، دشمنان اسلام هستند. از نظر وی، پیشرفت سریع اسلام به خاطر لشکرکشی‌های اسلام نبود، بلکه به خاطر موافقت تعالیم این دین با فطرت انسانی بود. تعالیم اسلامی، تعالیم سهل و آسان است و شریعت اسلام، شریعت عادلانه است و چنین چیزی را هر انسان سالم پذیراست. از منظر وی، آنهایی که لجاجت دارند و حاضر نیستند این حقیقت ساده را دریابند، اسلام را به عنوان دین شمشیر معرفی می‌کند، به گونه‌ای که می‌گویند مسلمانان قرآن را در دستی و شمشیر را در دست دیگر دارند و از مردم می‌خواهند که بین مرگ و اسلام یکی را انتخاب کنند. از منظر وی، جنگ‌های اسلامی جنگ‌های دفاعی است و هیچ گاه ماهیت تهاجمی ندارد: «وَأَتَمَّا شَهْرَ الْمُسْلِمُونَ سَيُؤَفِّقُهُمْ دِفَاعًا عَنْ أَنْفُسِهِمْ وَ كَفًّا لِلْعُدْوَانِ عَنْهُمْ» (عبده، ۱۹۶۶م: ۹۹). اما در عین حال، وی نیز مشخص نکرده که جهاد ابتدایی چگونه ذیل جهاد دفاعی قابل طرح است!

رشید رضا اگر چه در برخی موارد اعتراف می‌کند که هدف جهاد، دفاع از مسلمانان و سرزمین‌های اسلامی، تأمین آزادی برای دینداران در انجام آیین‌های دینی و بسط سلطه اسلام است (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۹۹۰م، ج ۱: ۹۸)، ولی در موارد دیگر اذعان می‌کند که جهاد اسلامی ماهیت تدافعی دارد و برای رفع موانع از سر راه دعوت اسلامی است، نه به خاطر تحمیل عقیده (ر.ک؛ همان، ج ۲: ۱۷۲). از نظر وی، جهاد در اسلام برای مقابله با فتنه‌گری و تجاوز وضع شده است و آیاتی که ناظر به تقدّم صلح بر جنگ است و یا فلسفه آمادگی نظامی را ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان و بازداري آنها از حمله به سرزمین‌های اسلامی می‌داند، گواهی بر درستی این نظر است. بنابراین، جنگ‌های اسلامی سراسر دفاعی بوده است:

«إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَا قَاتَلَ مُشْرِكِيهَا (جَزِيرَةَ الْعَرَبِ) إِلَّا دِفَاعاً ... أَمَّا الْحَرْبُ وَالْقِتَالُ لِمَحْضِ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ ... مُحَرَّمَةٌ فِي الْإِسْلَامِ لَا يُبَاحُ شَيْءٌ مِنْهَا...» (همان، ج ۱۰: ۲۷۰).

وی برعکس ابن تیمیه و شاگردان مکتب او که بیش از حد غرق در شگفتی‌های جهاد مسلحانه‌اند، جهاد را بر سه قسم جهاد ظاهری، جهاد با شیطان و جهاد با نفس تقسیم و با عنایت به برخی روایات، جهاد با نفس را برترین جهادها معرفی می‌کند (ر.ک؛ همان: ۲۶۹) و بدین‌سان جایگاه جهاد مسلحانه را تا حدودی تنزل می‌بخشد و در جایی حتی تصریح می‌کند که جهاد مسلحانه از ذاتیات اسلام نیست، بلکه یک امر عارضی و سیاسی است که در شرایط اضطراری اسلام آن را امضا می‌کند: «فَالْجِهَادُ مِنَ الدِّينِ ... لَيْسَ مِنْ جَوْهَرِهِ وَمَقَاصِدِهِ وَإِنَّمَا هُوَ سِيَّاحٌ وَجُنَّةٌ فَهُوَ أَمْرٌ سِيَاسِيٌّ لَا زِمٌ لَهُ لِلضَّرُورَةِ» (همان، ج ۳: ۳۴-۳۳).

استاد مطهری نیز از نظریه صلح‌آمیز بودن اسلام حمایت می‌کند و جهاد را به عنوان جنگ تهاجمی نمی‌پذیرد. او نیز مانند رشید رضا و دیگران، آیات مطلق جهاد را با آیات مقید جهاد مقید می‌کند. آیاتی که درباره جهاد نازل گردیده، دو نوع است. از منظر وی، برخی از آیات جهاد (مانند آیات معروف به آیات سیف) مطلق‌اند، اما برخی دیگر مقیدند که می‌توانند باعث تقیید این مطلقات گردد. از منظر وی، اگر چنان‌چه کفار تجاوز یا فتنه‌گری کردند و یا افراد ناتوان را به استضعاف کشانیدند و حق انتخاب را از آنها گرفتند. در این صورت است که می‌توان با آنها از در جنگ وارد شد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲۰: ۲۳۴). به‌علاوه، وی نیز همانند رشید رضا و دیگران بر این باور است که اصولی در اسلام هست، مانند اصل نفی اکراه در دین و اصل دعوت حکیمانه و مانند آن که به وضوح می‌رساند اسلام جنگ‌طلب نیست و اگر زمینه‌ای برای صلح وجود داشته باشد، از آن استقبال می‌کند (همان: ۲۳۸).

مطابق این دیدگاه که قائل به تقیید حکم جهاد به قیودی مانند تجاوز دشمن است، برخی از اقسام جهاد ابتدایی، از جمله جهاد برای ترویج اسلام نادیده گرفته می‌شود و جهاد اسلامی همیشه دفاعی است. در این میان، چهره‌های دیگری نیز هستند که اصل جهاد ابتدایی را می‌پذیرند، جز اینکه آن را با فلسفه‌گرایی و تحلیل به جهاد دفاعی برمی‌گردانند و در نتیجه، مانند رشید رضا همه جهادهای اسلامی را دفاعی می‌دانند. علاقه طباطبائی اصل نظریه جهاد

ابتدایی را مانند دیگر بزرگان پذیراست و آن را مربوط به دوران اقتدار اسلام می‌داند. از نظر وی، مسلمانان گرچه تا زمانی که در مکه بودند، اجازه جهاد نداشتند، اما پس از مهاجرت به مدینه، ابتدا جهاد دفاعی و سرانجام جهاد ابتدایی تشریع گردید (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۶۵-۲۶۴).

این نظریه برخلاف نظریه مطلق و مقید، جهاد ابتدایی را مانند جهاد دفاعی می‌پذیرد و آن را مرحله نهایی جهاد می‌داند که به فرض کفایی بر همگان واجب است، اما تلاش می‌کند که با فلسفه‌گرایی، ابعاد نهان آن را آشکار نماید و بدین‌سان، جهاد ابتدایی را مانند جهاد دفاعی موخه و منطقی نشان دهد.

این دیدگاه با تکیه بر مقدماتی چون نظریه فطرت الهی انسان و مطابقت اسلام با فطرت الهی انسان نتیجه می‌گیرد که حفاظت از فطرت الهی انسان و اقتضائات آن از حقوق مشروع انسان است و جهاد که به دفاع از این حق مشروع می‌پردازد نیز مشروع است. بنابراین، از منظر وی، فرقی بین جهادهای ابتدایی و دفاعی نیست و هر دو در قالب دفاع از ارزش‌های انسانی می‌گنجد (ر.ک؛ همان: ۲۶۶-۲۶۵).

استاد مطهری نیز در برخی موارد به این نگاه گرایش پیدا کرده است، اگرچه وی اصالتاً از نظریه مطلق و مقید دفاع کرده، ولی در پاره‌ای موارد گویا به این دیدگاه تمایل نشان داده است. او ظاهراً به تبع علامه بر این باور است که جهاد، چه ابتدایی و چه دفاعی، قابل فروکاستن به جهاد دفاعی است و در واقع، یک جهاد بیشتر نداریم و آن جهاد دفاعی است. از نظر وی، اصطلاح «خود» در کاربردهای ابتدایی ممکن است فقط شامل شخص خود انسان گردد، اما با توسعه دایره خود می‌توان آن را به خانواده، دارایی، عقیده و اندیشه نیز تعمیم داد. وقتی نفس کلمه «خود» می‌تواند تطوّر داشته باشد، دفاع از «خود» نیز باید پایه‌ای آن تطوّر یابد. تجاوز گاهی فیزیکی است و گاهی نیز فکری و اعتقادی. بر اساس فلسفه حقوقی که او ترسیم می‌کند، هر دو تجاوز به «خود» است و ما می‌توانیم برای جلوگیری از آن دست به جهاد بزنیم (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲۰: ۲۴۲-۲۴۱).

نقد و بررسی

برای بررسی این نظریه، باید برخی از نکات را مرور کنیم که عبارتند از: ۱- برخی از طراحان این نظریه مانند سید احمدخان جهاد را به جهاد دفاعی محدود می‌کنند و جهاد ابتدایی را یا مطرح نمی‌کنند و یا از کنار آن با سکوت رد می‌شوند، به گونه‌ای که چنین چیزی وجود ندارد. این مطلب که جهاد ابتدایی نداشته باشیم، برخلاف نصّ علماء و فقهای فریقین است و بدین‌سان قابل قبول نیست. فقهای شیعه و سنی قبول دارند که جهاد ابتدایی داریم، اگرچه که بسیاری از علمای شیعه جهاد ابتدایی را منوط به عصر امام معصوم یا نائب او می‌دانند (ر.ک؛ نجفی، بی‌تا، ج ۲۱: ۱۱). ۲- این نظریه که اصل جهاد ابتدایی را می‌پذیرد، ولی آن را با تحلیل و فلسفه‌گرایی به جهاد دفاعی ارجاع می‌دهد، به خودی خود بسیار خوب و قابل قبول است، اگرچه با امعان و دقت بیشتر در آن مشخص می‌شود که به لحاظ جوهری فرق چندانی با نظریه کسانی مانند سید قطب ندارد که نظریه جهاد ابتدایی را با تمام لوازم آن می‌پذیرد، چون در هر دو دیدگاه، جهاد ابتدایی پذیرفته شده است، اگرچه یکی از دیدگاه‌ها فاقد تبیین مبانی متافیزیکی و فلسفی آن است و دیگری به این مبانی توجه کرده است. توجیه‌هایی که معمولاً با عنوان فلسفه احکام بیان می‌گردد، برای اقشار بسیاری سودمند و مفید است، اگرچه همین توجیه‌ها، چنان‌چه کاملاً اجتهادی باشند و مبنای صریح دینی نداشته باشند، برای برخی ممکن است قابل پذیرش نباشد و حمل بر «انفعال» گردد (ر.ک؛ مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۱۲). ۳- اگر مشکل جهاد ابتدایی را با نادیده گرفتن یا توجیه آن حل کنیم، دیگر احکام اسلامی را چه کار کنیم؟ مگر اشکال غربی‌ها فقط به جهاد ابتدایی است؟ اشکال غربی‌ها که محدود به جهاد نیست و بسیاری از آنها احکام اسلامی فراوانی را غیرانسانی می‌دانند و اصلاً آن را قبول ندارند. یک بخش از اشکال آنها مربوط به جهاد است و بخش‌های دیگر اشکال آنها حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها، حقوق اهل ذمه و اصلاً کلّ اسلام را هدف قرار می‌دهد. اگر بتوانیم این یک مورد را توجیه کنیم یا نادیده بگیریم، با موارد دیگر باید چه کار کنیم؟ ۴- به نظر می‌رسد بهترین دفاع از تعالیم اسلامی از جمله آموزه جهاد، ارجاع آن به مبانی نظری و کلامی آن می‌باشد. اسلام یک کُلّ منسجم است که اجزاء آن فقط در ارتباط با یکدیگر معنی پیدا می‌کند و اگر به تنهایی و بدون توجه به دیگر اجزاء مورد توجه قرار گیرد،

شاید آن نتیجه مطلوب را به دست ندهد. کسی که مبانی نظری و کلامی اسلام را پذیرفته باشد، به راحتی می‌تواند جهاد را قبول کند و از توجیه‌های درون‌دینی برای افزایش آگاهی خود نسبت به این موضوع استفاده کند. اما کسانی (مانند غربی‌هایی) که مبانی متافیزیکی اسلام را قبول ندارند، هرچند تلاش هم بکنند، آنها نمی‌توانند احکامی مانند جهاد را فهم کنند. توجیه‌هایی که ارائه می‌شود، اگر برای آنهایی باشند که اسلام را از اساس قبول ندارند، این توجیه‌ها مشکل آنها را حل نمی‌کند، بلکه کفر آنها را بیشتر (لَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا كُفْرًا) می‌کند و اگر برای آنهایی باشد که مبانی نظری اسلام را قبول دارند، برای آنها فایده زیادی ندارد، چراکه آنها اصول اسلام را با روش‌های برون‌دینی اثبات کرده‌اند و پذیرفته‌اند و فروعات دین را با تعبّد و ارجاع به اصول می‌پذیرند. ۵- اگر توجیه‌هایی را (که گاهی ممکن است صرفاً عقلی باشد و مبنای دینی هم نداشته باشد)، مبنای عمل قرار دهیم، آنگاه باید این گزاره را قبول کنیم که توجیه و تأویل به خودی خود می‌تواند مبنای عمل قرار گیرد. اگر بپذیریم که هر توجیه و تأویلی می‌تواند مبنای عمل قرار گیرد، آنگاه این فلسفه منتهی به هرج و مرج و به هم خوردن نظام خواهد شد، چرا که در این صورت، هر فرد یا گروهی ممکن است دست به اقدامی بزند و آنگاه آن را توجیه کند. به نظر نمی‌رسد که خود طرفداران نظریه توجیه با تمام پیامدهای آن موافق نباشند. ۶- به نظر می‌رسد کسانی مثل سید احمدخان وقتی اسلام را دین صلح معرفی می‌کند، به این نکته دقیق توجه ندارند که اصلاً صلح واقعی میان اسلام و کفر وجود ندارد. اسلام می‌خواهد به عنوان دین الهی بندگان خدا را از بندگی انسان آزاد و به بندگی خداوند متعال رهنمون باشد، در حالی که کفر و طاغوت منافع خود را در به بندگی کشاندن انسان‌های دیگر می‌داند و هر گونه فعالیت را که در راستای رهایی انسان‌های دیگر باشد، با منافع خود هم‌سو نمی‌دانند و برای نفی و از بین بردن آنها تلاش می‌کنند. از این رو، همان‌گونه که برخی به درستی یادآور شده‌اند، صلح واقعی میان اسلام و کفر ممکن نیست و اصطکاک بین آن دو، یک امر حتمی و قطعی است. از اینجاست که فقهای اسلام از جهان اسلام و جهان کفر به عنوان دارالاسلام و دارالحرب یاد و تصریح کرده‌اند که اگر صلح یا آتش‌بسی بین دارالاسلام و دارالحرب حاکم می‌گردد، نباید مدّت آن بیش از ده سال باشد (ر.ک؛ عاملی، ۱۴۱۰ق: ۸۳). ۷- خدای اسلام هم خدای رحمت و صلح است و هم خدای

غضب و جنگ، اگرچه رحمت او همیشه بر غضب او پیشی می‌گیرد و با توجه به همین خدانشناسی است که در تاریخ امت‌های پیشین می‌بینیم که نخست خداوند از در رحمت وارد می‌شود، رسول می‌فرستد، گناهان بندگان را تا حدودی نادیده می‌گیرد، اما اگر از حد گذشت و بندگان کنار نیامدند، غضب الهی برانگیخته می‌شود و عذاب او نازل می‌گردد و زمین را از لوث وجود افراد گناهکار پاک می‌نماید. این شیوه اختصاص به خداوند ندارد و عقلای عالم نیز از همین شیوه استفاده می‌کند و نخست تذکر می‌دهند و چنانچه تذکر آنان کارگر نشد، عملاً وارد میدان می‌شوند.

۳- اسلام؛ دین رهایی‌بخش

اسلام یک برنامه آسمانی است که می‌خواهد تمام موانع درونی و بیرونی را از سر راه انسان بردارد تا او را به شکوفایی و کمال خود برساند. تا زمانی که انسان با موانع و روادع مواجه باشد، نمی‌تواند به کمال مطلوب خود بیندیشد و یا به آن برسد. هنگامی یک فرد می‌تواند سودای رسیدن به کمال مطلوب را در سر بپروراند که موانع یا دست‌کم موانع مهمتی جلو راه او نباشد؛ موانعی که جلو راه انسان قرار دارد، معمولاً از یکی از این دو سنخ است: درونی است برونی. موانع درونی مانند شهوت، حقد، حسد، کبر، آز و مانند آن آزادی معنوی را از انسان سلب می‌نماید و باعث اسارت معنوی انسان می‌گردد؛ انسانی که گرفتار هوا و هوس است، در واقع، روح آزادی ندارد. روح او در قفس هوا و هوس اسیر است و توان پرواز در فضای لایتنهای زیبایی‌های معنوی را ندارد. کسانی که هوا و هوس خود را خدای خود قرار داده‌اند، نمی‌توانند از عبودیت و بندگی نسبت به خداوند تبارک و تعالی سخن به میان آورند، همان‌گونه که کسانی که بت می‌پرستند و در کنار خدای سبحان خدایان دیگری را قرار می‌دهند، نمی‌توانند به دینداری واقعی برسند و طعم بندگی خدا را بچشند. کسانی که در بند موانع درونی هستند و از آزادی معنوی بهره‌ای ندارند، نمی‌توانند در مسابقه دینداران اصلاً حضور داشته باشند و یا دست‌کم امتیاز لازم را کسب کنند.

موانع بیرونی مانند شرک، طاغوت و مانند آن آزادی اجتماعی را از انسان سلب می‌کند و به او اجازه نمی‌دهد که آزادانه عقیده خود را انتخاب و در راه آن تلاش نماید. رژیم‌های

طاغوتی با توجه به منافعی که دارند، دوست می‌دارند که انسان‌ها همیشه برده آنها باشند، از آنها اطاعت و در مقابل حرف آنها حرفی نزنند. اطاعت بی‌چون و چرا در مقابل دستورهای آنها هنگامی تحقق می‌یابد که در واقع، مردم آنها را بپرستند و گوش به زمزمه‌های دیگران ندهند. اما کسانی که می‌خواهند به جای انسان، خدا را بپرستند و به جای تأمین منافع عده‌ای منافع خود را تأمین کنند، قطعاً نمی‌توانند در سایه چنین نظامی کاری انجام دهند و یا اقدامی را صورت ببخشند. بنابراین، همان‌گونه که انسان برای رسیدن به کمال خود نیاز به زدودن موانع درونی دارد، هم‌چنین برای رسیدن به شکوفایی خود نیاز به زدایش موانع بیرونی دارد.

اسلام به عنوان یک نظام جامع هم خواهان آزادی معنوی انسان است و هم خواهان آزادی اجتماعی او. اسلام وقتی می‌گوید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت) سر باز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم! ﴿آل عمران/ ۶۴﴾. در واقع، همان‌گونه که برخی به درستی اشاره کرده‌اند (ر.ک؛ مطهری، ج ۲، ۱۳۸۱: ۱۱۱-۱۱۰)، به هر دو مقوله توجه کرده است: هم به آزادی معنوی و هم به آزادی اجتماعی؛ زیرا تحقق توحید که هدف اصلی این آیه است، در سایه رهایی از اسارت موانع درونی و بیرونی امکان‌پذیر است.

قرآن کریم پیروی از هوا و هوس را مساوی با نداشتن آزادی معنوی می‌داند و در موارد متعدّد از آن به عنوان یک مانع برای رسیدن کمال یاد کرده است. بر پایه آیاتی از سوره جاثیه^{۱۵} تبعیت از هوا و هوس باعث می‌شود انسان مشاعر و قوای ادراک خود را از دست بدهد و نتواند امور را به درستی ادراک و موافق ادراکات خود عمل نماید و از این رو، چنین انسانی همواره به بیراهه می‌رود و نمی‌تواند اموری مانند معاد را ادراک نماید. در سوره قصص از پیروی از هوا و هوس به عنوان مانع پذیرش حق یاد شده است^{۱۶}. در حدیث معروف از پیامبر اکرم (ص)، مبارزه با هوای نفس برای رسیدن به آزادی معنوی «جهاد اکبر» و مبارزه مسلحانه

علیه دشمنان برای زدودن موانع خارجی و رسیدن به آزادی اجتماعی «جهاد اصغر» نام‌گذاری شده است.^{۱۷}

ادیان آسمانی، به‌ویژه اسلام هم برای رهایی از موانع درونی و رسیدن به آزادی معنوی و همچنین برای رهایی از موانع بیرونی و رسیدن به آزادی اجتماعی برنامه دارد. اگر این برنامه‌ها درست به مورد اجرا گذاشته شود، قطعاً نتیجه مطلوب را خواهد داد و موانع بر طرف خواهد شد و آزادی‌ها به دست خواهد آمد. برنامه اسلام برای دستیابی به آزادی معنوی و رهایی از اسارت خصلت‌های ناپسند اخلاقی و روحی همان چیزی است که علمای اخلاق از آن به عنوان «تزکیه» یاد می‌کنند. انسان با انجام تزکیه می‌تواند باطن خود را از آلودگی‌ها پاک کند و تعادلی در درون خود به وجود آورد. همان‌گونه که فیلسوفان اخلاق در جای خود متذکر شده‌اند و متون دینی هم تحت عنوان «نطفه امشاج» تا حدودی آن را پذیرفته است، در درون انسان امیال و گرایش‌های مختلف وجود دارد. شهوت اقتضایی دارد و عقل اقتضای دیگر. در این وضعیت، باید زمام امور را به دست عقل سپرد و در پرتو نور عقل سیر کرد. عمل به شرع نیز باعث می‌شود که نفس انسان تحت کنترل عقل او قرار گیرد (ر.ک؛ همان: ۲۸۳).

انسان وقتی به مرحله تزکیه رسید، دستورهای خداوند را بی چون و چرا می‌پذیرد و از آنها اطاعت می‌نماید. تا زمانی که انسان به آزادی معنوی نرسیده باشد، در برابر دستورهای شرع تمکین نمی‌کند. اطاعت بی چون و چرا از شرع در سایه تزکیه نفس و رهیدن از قید هوای نفس امکان‌پذیر است. وقتی کسانی مثل حضرت علی^(ع) به آن مرحله از رشد و شکوفایی می‌رسد، به این دلیل است که موانع درونی را از سر راه خود برداشته است.^{۱۸}

اسلام همچنین برای فایق آمدن بر موانع بیرونی و دستیابی به آزادی‌های اجتماعی برنامه دارد. برنامه‌های اسلام در این خصوص شامل جنگ نرم و سخت می‌شود. اسلام در قالب امر به معروف و نهی از منکر، دعوت، تذکر و مانند آن جنگ نرمی را علیه طاغوت و شرک به راه می‌اندازد. در این قالب، از دشمن دعوت به عمل می‌آید و اگر چنان‌چه نپذیرفتند، بدترین نكوهش‌ها، مذمت‌ها و سخریه‌ها را متوجه آنان می‌کند. آنها را سفیه^{۱۹}، کر و کور و لال^{۲۰}، نفهم^{۲۱}، پست‌تر از چهارپایان^{۲۲} و مانند آن یاد می‌کند و در قالب جهاد، از جنگ سخت علیه

آنها سخن به میان می‌آورد. اتکای اسلام در درجه نخست به جنگ نرم است و اگر چنانچه این نوع جنگ کارگر نیفتاد، آنگاه جنگ سخت را نیز تدارک خواهد دید. هدف از جنگ سخت، رهایی انسان از قید موانع بیرونی است. با وجود آنکه جنگ سخت و توسل به زور یک امر عادی است و در برنامه‌ریزی‌های همه عقلای عالم جای دارد و یا حتی صلح‌جویترین کشورهای جهان بودجه‌هایی را برای مقابله با جرم، جنایت و تجاوز یا پیشگیری از این رفتارها در نظر می‌گیرند، عده‌ای از مستشرقان یا حتی برخی از مسلمانان، از وجود آموزه‌ای به نام جهاد در اسلام دچار شگفتی شده‌اند و همان‌گونه که قبلاً به تفصیل بیان کردیم، هر دو گروه علی‌رغم تفاوتی که دارند، در این مطلب که خشونت مطلقاً بد است، وحدت نظر دارند و از این رو، دسته اول از وجود آموزه جهاد در اسلام علیه اسلام استفاده می‌کنند و دسته دوم آن را رد یا توجیه می‌نمایند. برای درک صحیح آموزه جهاد باید به نکات زیر توجه کرد:

(۱) همان‌گونه که برخی به درستی خاطر نشان کرده‌اند (ر.ک؛ مصباح، ۱۳۷۸: ۲۳۰)، استفاده از خشونت و زور همیشه محکوم نیست. وقتی حاکم یک کشور که دارای قدرت اعتباری است، می‌تواند برای کنترل جرم و جنایت در کشور خود از قوه قهریه استفاده کند و کسی او را در صورتی که مطابق قانون عمل کرده باشد، ملامت نمی‌کند، چرا خدای متعال که خالق عالم و مالک واقعی عالم است و جهان با تمام تنوعی که دارد، وابسته‌ای به او است، نتواند برای نجات بندگان خود از بندگی انسان‌ها و اشیاء و نیز رهنمون شدن آنها به بندگی خود، بعد از انجام دعوت و امتناع آنها از پذیرش آن از قوه قهریه استفاده کند؟! آیا اگر یک گروه تروریست بیاید و عده‌ای را گروگان بگیرد و هر لحظه جان آنها را مورد تهدید قرار دهند، نیروهای امنیتی برای نجات آنها از تمام سعی و تلاش خود استفاده نمی‌کنند؟! آیا اگر این نیروها بعد از یأس از مفید بودن گفتگوها با تروریست‌ها آنها را مورد حمله قرار دهند، از نظر جامعه عقلاً محکوم‌اند؟ به نظر می‌رسد که عمل آنها مثبت و بالارزش است و اگر دست به چنین اقدام قاطعانه‌ای نزنند، آنگاه محکوم خواهند بود؟ آیا حاکمان و دولتمردانی که مردمان خود را در خدمت گرفته‌اند و از آنها می‌خواهند به جای خدا آنها را پرستش کنند، چیزی کمی از این تروریست‌ها دارند؟! تروریست‌ها ظاهراً زندگی ظاهری گروگانان خود را مورد تهدید قرار می‌دهند، اما این حاکمان با سعادت و سرنوشت مردمان خود بازی می‌کنند. در

چنین شرایطی اگر خدای سبحان گروهی را مأمور کند که جان این گروگان‌ها را نجات دهند، کاری عجیب و غریب کرده است؟! به نظر می‌رسد اگر چنین نکنند، عجیب و غریب خواهد بود!

۲) تشکیک در آموزه‌های مانند جهاد به مثابه تشکیک در اصل دین است. آنهایی که در این قبیل آموزه‌ها به دیده تشکیک می‌نگرند، یا مبانی نظری اسلام را اصلاً قبول ندارند و یا در این مبانی تجدید نظر کرده‌اند و گرنه منطقی نیست که کسی در خداشناسی خداوند را توانا، دانا و خیرخواه بداند و در انسان‌شناسی انسان را دارای نفس و بدن بداند و بر این باور باشد که نفس انسان در سایه عمل به شریعت، به سعادت همیشگی می‌رسد و شریعتی که انسان را به سعادت همیشگی می‌رساند، همان شریعت اسلام است، آنگاه از دخالت خداوند برای نجات انسان‌ها از اسارت اشیاء و سوق دادن او به تعالیم آسمانی هراسان شود. استفاده از آیاتی مانند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (البقره/۲۵۶) برای نفی جهاد ابتدایی وجهی ندارد؛ زیرا بر فرض که آیات جهاد ناسخ این آیه و امثال این آیه نباشد و آن‌گونه که رشیدرضا پیشنهاد می‌کند، این قبیل آیات بازگوکننده اصول کلی اسلام باشد، باید گفت همان‌گونه که برخی به درستی گفته‌اند، هدف از جهاد ابتدایی یا صرفاً از بین بردن نظام‌های الحادی است (ر.ک؛ Mawdudi, n.d.: 26) یا پاک کردن جهان از لوث وجود ملحدان (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۴۹) و یا زمینه‌سازی کردن برای نسل‌های آینده (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۶۸). به سخن دیگر، اگر قائل به نسخ باشیم، آن‌گونه که قبلاً بیان شد، نیازی به جمع بین این قبیل آیات و آیات جهاد نداریم و اصالت با جنگ است و اما اگر قائل به نسخ نباشیم، سه راه حل دیگر وجود دارد: الف) هدف از جهاد ساقط کردن نظام‌های الحادی است که معمولاً مانع تبلیغ و ترویج اسلام هستند. وقتی این نظام‌ها ساقط شد، مبلغان می‌توانند با آرامش خاطر اسلام را تبلیغ کنند که البته مردم در انتخاب کیش آزاد خواهند بود. ب) هدف از جهاد، پاک کردن جهان از لوث وجود ملحدان است. بنابراین، فرض دیگر ملحدی وجود نخواهد داشت، تا تحمیل عقیده در مورد او صادق باشد. ج) هدف از جهاد زمینه‌سازی برای هدایت نسل‌های آینده است. تحمیل در مورد نسل‌های که با جهاد مواجه می‌شود، صادق است و اسلام آنها اسلام واقعی نخواهد بود؛ زیرا اسلام واقعی از مقوله معرفت و اجبارناپذیر است، اما نسل‌های

بعدی که از کودکی با اسلام انس و الفت برقرار می‌کنند، این‌گونه نخواهند بود و آنها اسلام را از دل و جان خواهند پذیرفت.

۳) حقیقت آن است که دفاع کامل از آموزه جهاد ابتدایی بدون اتکا به مبانی نظری (کلامی و فلسفی) اسلام، اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار و سخت خواهد بود. اگر کسی مبانی نظری اسلام را قبول داشته باشد و خداوند را خالق، مالک، مدیر و مدبر یکتای کاینات بداند و انسان را موجودی ضعیف بداند که لحظه‌به‌لحظه محتاج عنایت اوست و از خود چیزی برای ابراز کردن ندارد، آنگاه او به راحتی می‌پذیرد که این خداوند است که منبع و خاستگاه همه چیزی، اعم از حقیقی و اعتباری است. همان‌گونه که او منشاء آفرینش است، همچنین منشاء قانون نیز هست و قانون مشروعیت خود را از او می‌گیرد. بنابراین، اگر آموزه جهاد را جدا از جهان‌بینی اسلامی در نظر بگیریم، شاید هیچ‌گاه به حقیقت جهاد راه نیابیم و همیشه همانند مستشرقان در جا بزنیم و شبهه‌های آنها را تکرار کنیم، ولی اگر چنان‌چه جهاد را در جایگاه اصلی خود در ادامه، مبانی نظری اسلام قرار دهیم و به سیر تکاملی آن^{۲۳} توجه داشته باشیم، آنگاه در برابر آموزه جهاد تسلیم محض خواهیم بود و مستشرقان از خدا بی‌خبر را عذر خواهیم نهاد.

۴) از آنجا که مستشرقان مبانی نظری اسلام را نمی‌فهمند و در نتیجه، از پذیرش آن امتناع می‌ورزند، شاید هیچ‌گاه موفق نشوند که مانند یک مؤمن آموزه جهاد را بفهمند و به دیده قبول به آن بنگرند، اما آنها، به‌ویژه اگر منصف باشند، با نگاه به تاریخ گذشته و معاصر می‌توانند انتقادهای خود را اگر پس‌نگیرند، تعدیل کنند. تاریخ نشان می‌دهد که خشونت‌های به اصطلاح اسلامی، با خشونت‌هایی که کافران و مشرکان مرتکب شده‌اند، به هیچ روی قابل مقایسه نیست. در حمله مغول به بغداد، که به غایت کشورگشایی و چپاولگری انجام شد، چیزی حدود هشتصد هزار تا دو میلیون مسلمان قتل عام شدند (ر.ک؛ ابن‌کثیر، ۱۹۸۶م، ج ۱۳: ۲۰۲). کشتار وحشتناک مسلمانان به دست افراطیون هندی به دنبال تجزیه هند و شکل‌گیری پاکستان، کشتار مسلمانان بوسنی به دست صرب‌ها و اخیراً کشتار مسلمانان میانمار به دست بودایی‌های افراطی نمونه‌های روشنی است که نشان می‌دهد کدام گروه اهل

خشونت است؛ مسلمان یا کافر؟ اگر جنگ‌هایی که خود کافران و مشرکان با یکدیگر داشته‌اند؛ همانند جنگ‌های جهانی اول و دوم و نیز بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی را که طی آن میلیون‌ها انسان بی‌گناه جان و مال خود را از دست دادند، به این جنگ‌ها اضافه کنیم، آمار خشونت‌های کافران و مشرکان بسیار وحشتناک خواهد شد. اگر مستشرق منصف نیم‌نگاهی به این آمارها هم داشته باشد، ضرری ندارد و قطعاً در داوری آنها بی‌تأثیر نخواهد بود.

۵) نکته آخر آنکه به نظر می‌رسد امروزه طرح این قبیل تشکیک‌ها یا تقویت آنها از سوی برخی، ظاهراً به خاطر آن است که اسلام اکنون در اثر عوامل مختلف در موضع ضعف و ناتوانی قرار دارد. آن وقت که اسلام در حال فتح جهان بود و قدرت‌های مطرح را به چالش می‌کشید، هیچ کسی این قبیل اشکال‌ها را مطرح نکرده بود، ولی اکنون که مسلمانان در اثر عوامل مختلف دچار انحطاط و عقب‌ماندگی شده، هر روز حجم جدیدی از این قبیل اشکال‌ها مطرح می‌گردد. طبیعی است اگر مسلمانان راه حلی برای جبران عقب‌ماندگی خود پیدا نکنند و هر روز کشوری جدید از کشورهای اسلامی در فهرست کشورهای نیازمند به کمک‌های جهانی قرار بگیرد، ممکن است روزی فرا برسد که اصل دین ایشان نیز زیر سؤال رود.

گفتیم اسلام می‌خواهد موانع را از سَر راه انسان بردارد تا او به کمال خود (آزادی واقعی) برسد. کمال انسان در رسیدن به خدا و رهایی انسان در تسلیم شدن در برابر حق است. اما شاید شبهه‌ای اینجا مطرح شود که انسان اسلام انسان آزاد و رها نیست. او از بندگی موانع درونی و بیرونی نجات می‌یابد، اما به بندگی دیگر که بندگی خدا باشد، گرفتار می‌شود. بنابراین، صرفاً نوع بندگی فرق می‌کند. قبلاً یک جور بندگی بود و اکنون نوع دیگر. اما باید گفت که این مطلب به خودی خود درست است که بندگی همیشه قرین انسان است و از او قابل تفکیک نیست و اسلام تمام بندگی‌ها را طرد می‌کنند تا بندگی خدا را استحکام بخشند، اما باید گفت که جان مطلب همین جاست. اسلام که بندگی خدا را به جای بندگی بنده قرار می‌دهد، برای آن است که بندگی خدا اوج رهایی و آزادی انسان است. انسان با بندگی خدا و عبودیت او اولاً از حیرانی بیرون می‌آید (الزمر / ۲۹)، ثانیاً به وجود لایتنهای وصل می‌گردد و آنگاه است که می‌تواند آزادی واقعی را تجربه کند^{۲۴}.

تسلیم شدن در برابر حق نیز اقسامی دارد؛ تسلیم تکوینی و تسلیم تشریعی. به لحاظ تکوینی، همه موجودات، مسلمان و تسلیم قوانین حاکم بر هستی می‌باشند. تبعیت موجودات از قوانین طبیعی نشانه تسلیم بودن آنها در برابر خداوند می‌باشد.^{۲۵} تسلیم تشریعی مراتبی دارد که کمترین مرتبه آن خواندن شهادتین و اقرار ظاهری به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر گرامی اسلام است. مراتبی مانند قبول قلبی و رسیدن به مرتبه رضا جزء مراتب میانی تسلیم حق بودن را و مرتبه‌ای مانند فنا در حق، سلب استقلال از اسباب ظاهری و ارجاع امور به خداوند مرتبه پایانی آن را تشکیل می‌دهد. متناظر با این مراتب، مراتب ایمان نیز مطرح است که باید در جای خود بررسی شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۳۰۳-۳۰۱).

نتیجه‌گیری

خاورشناسان عمدتاً با تکیه بر پیش‌داوری و احیاناً با استناد به برخی منابع اسلامی و دیدگاه‌های برخی از دانشمندان مسلمان کوشیده‌اند از اسلام تصویری خشن ارائه کنند و بدین سان، الهی بودن این دین آسمانی را زیر سؤال ببرند. در مقابل، نوگرایان مسلمان تلاش کرده‌اند دیدگاه مستشرقان را رد و در عوض، تصویر صلح‌آمیزی از اسلام ارائه نمایند. هر کدام از این دو نظریه، ضمن نقاط قوتی که احیاناً دارند، با چالش‌هایی نیز روبه‌رو هستند. دیدگاه نخست از جنبه‌های اخلاقی و معنوی اسلام غفلت کرده است و دیدگاه دوم، اگر از سرِ انفعال نباشد، نسبت به دیدگاه اولی ضعف کمتری دارد. از منظر نظریه اسلام، دین رهایی‌بخش، اسلام نه دین جنگ صرف است که به غیر از جنگ به چیزی دیگر نیندیشد و نه دین صلح صرف است که اگر همسایه کاری به کاری او نداشته باشد، او نیز بر اساس اصل همزیستی مسالمت‌آمیز کاری به کار آنها نداشته باشد. بر پایه این دیدگاه اسلام دین رهایی‌بخش است و در تلاش است که موانع ظاهری و باطنی را از سرِ راه انسان بردارد تا به او در مسیر رسیدن به کمال مقصود کمک نماید. برای رسیدن به این مهم، بسته به شرایط، از هر گزینه‌ای که بیشتر به او کمک کند، استفاده می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّمَّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾ (البقره / ۱۱۰-۱۰۹) و ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (الکافرون / ۱-۶) و ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ...﴾ (المزمل / ۱۰). همین مضمون در آیه ۱۳۰ سوره طه، آیه ۷ سوره ص و آیه ۳۹ سوره ق نیز آمده است.
- ۲- ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَيْنَهُمْ ظُلُمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بَغْيٍ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾ (الحج / ۴۰-۳۹).
- ۳- ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (البقره / ۱۹۰).
- ۴- ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (التوبه / ۲۹؛ برای آگاهی بیشتر از آیات مربوط به جهاد، ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۶۵-۶۱).
- ۵- ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾ (النحل / ۱۲۵).

6- See also: *Shah Wali Ullah's Political Thought*. Available at:

<http://www.southasiaanalysis.org/%5Cpapers7%5Cpaper629.html>

7- See for example; “*Scholars on Jihad*” available at:

http://wikiislam.net/wiki/Qur%27an,_Hadith_and_Scholars:Scholars_on_Jihad

۸- علامه طباطبائی و برخی از شاگردان او، مانند آیت‌الله مطهری (مطابق یک قرائت) و دیگران چنین دیدگاهی دارند. در بحث‌های بعد با تفصیل بیشتری دیدگاه‌های آنها را مطرح خواهیم کرد. در میان اهل سنت کسانی مانند محمد عبده، رشیدرضا و دیگران از نظریه دفاعی بودن جهاد دفاع می‌کند و جنگ ابتدایی را بر نمی‌تابند (Rudolph, 2005: p.4919-20). در *دائرةالمعارف بریتانیکا* نیز پذیرفته شده که بسیاری از مدافعان جدید

اسلام، جهاد را به معنای جهاد با نفس دانسته‌اند

(Modern Moslem apologists maintain that Jihad in the Koran does not mean the waging of war and explain it in terms of the spiritual life. (See; "Jihad", 1964: P.68).

۹- او گرچه به حسب ظاهر، سنی‌مذهب است، ولی شرایط سختی را که در مقام یک فیلسوف و حکیم برای حاکم ذکر می‌نماید و نیز ادبیاتی که او در مورد حاکم به کار می‌برد (مثلاً به جای حاکم یا خلیفه، از واژه معنادار «امام» استفاده می‌کند)، از او یک چهره فرهیخته معترض به وضع موجود، اما متمایل به دستگاه فکری شیعی ارائه می‌نماید.

۱۰- وی در اثر دیگری، بعد از آنکه انواع تغلب را بیان می‌کند، می‌افزاید که کار این گروه در رقابت بر سر غلبه به جایی می‌رسد که اگر یکی از اینها هدف خود را بدون قهر و غلبه به دست بیاورد، از آن صرف نظر می‌کند (صرفاً به این دلیل که بدون قهر و غلبه به دست آورده است): «حتی أن الواحد من المحبّين للغلبة والقهر متى كانت له همه أو هوى من شيء ما ثم نال ذلك بلا قهر لإنسان ما على ذلك لم يأخذه و لم يلتفت إليه» (فارابی، ۱۹۹۳م: ۹۹).

11- Abdullah, Azzam. *"Join the Caravan; Al-jihad Fesibillah"*.

Available at:

<http://www.religioscope.com/info/doc/jihad/azzam-carvan-1-forward.html>

. *"Defense of Muslim Lands"*. Available at:

<http://www.inslamistwatch.org/texts/azzam/defense/ack.html>

Al-Qaeda, "A Statement from quidat al-Jihad regarding the mandates of the heroes and legality of the operations in New York and Washington". Available at:

<http://www.mepc.org/public-asp/journal-Vol 10/alqaeda.html>

Quinton Wiktorowics and John Kaltner, "Killing in the Name of Islam; Al-Queda's Justification For September 11". *Middle East Policy*. Vol.X. No.2. Pp.76-92. (Summer 2003). p.80.

Doran, Michal. The Pragmatic Fanaticism of Al Qaeda: An Anatomy of Extremism". *Middle Eastern Politics*. Science Quarterly. (6/22/2002); available at:

<http://www.lbauza.net/doran.html>

Lewis, Bernard. (1998). "License to Kill; Usama bin Ladan's Declaration of Jihad". *Foreign Affairs*. Vol. 77. No. 6. Pp.14-19 (November/December 1998).

۱۳- از جمله این افراد، یوسف عبدالله القرضاوی (۱۹۲۶م.) عالم دینی عربی مصری‌الأصل، رئیس و مؤسس اتحادیه جهانی علمای مسلمان است که به شدت از اسلام صلح‌دوست حمایت می‌کند و جهاد اسلامی را جهاد دفاعی می‌داند (Clinton, 2005: pp. 223-). سید حسین نصر نیز با استناد به نام اسلام که به معنای «صلح» است، اسلام را دین صلح می‌داند و بدون آنکه متعرض بحث جهاد ابتدایی گردد که محور اصلی بحث با مستشرقان است، اتهام خشونت علیه اسلام را ناشی از فتح اسپانیا به دست مسلمانان و فعالیت‌های خشونت‌آمیز جنبش‌های موسوم به جنبش‌های اسلامی می‌داند (Nasr, n.d.: No 2).

14- Mirza Asmer Beg. "Sir Syed and Jihad". Available at:

http://www.aligarhmovement.com/forum/Sir_Syed_and_Jihad

"Sayed Ahmed Khan". Available at:

http://www.newworldencyclopedia.org/entry/Syed_Ahmed_Khan

۱۵- ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِّن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا

الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿الْجاثیه / ۲۴-۲۳﴾.

۱۶- ﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (القصص / ۵).

۱۷- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) أَنَّ النَّبِيَّ^(ص) بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۱۲).

۱۸- مودودی وقتی در رساله جهاد، آرمان شهر اسلامی خود را ترسیم می نماید، نمونه هایی از حاکمان موفق اسلامی را مطرح می کند که چگونه با حقوق ناچیزی که می گرفتند، خواب را از چشمان دشمن گرفته بودند و سرزمین های وسیع اسلامی را به بهترین وجه اداره می کردند، اما او در این میان، از بهترین حاکم مسلمان، یعنی حضرت علی^(ع) ذکری به میان نمی آورد که چگونه به دلیل رسیدن به آزادی معنوی و بی اعتنایی به دنیا، حاضر نیست خلافت را بپذیرد؛ همان خلافتی که برخی برای رسیدن به آن از سال ها پیش برنامه ریزی کرده بودند و برای در اختیار گرفتن آن سر از پا نمی شناختند و وقتی هم آن را می پذیرد، به این دلیل است که به واسطه آن عدلی را اجرا کند و با ظلمی بستیزد. شاید این اهمال تصادفی باشد و شاید هم به این دلیل که در دوران خلافت حضرت امیر^(ع) فتوحات آن رونق سابق را نداشت و حضرت به دنبال راست کردن کژی هایی بود که برخی ها به وجود آورده بودند؛ همان فتوحات که مودودی و هم فکران او بی تابانه به دنبال آن هستند و احیای اسلام را درگیر احیای آن می دانند. اما به هر حال، علامه اقبال لاهوری (۱۹۳۸-۱۸۷۷م)، هم میهن و سلف او، گویا این نقصه را تا حدودی در یکی از سروده های زیبای خود بر طرف کرده است، آنجا که در شرح اسرار اسمای علی مرتضی^(ع) می گوید:

«زیر پاش این جا شکوه خیبر است	دست او آنجا قسیم کوثر است
از خود آگاهی یدالهی کند	از یدالهی شهنشاهی کند
ذات او دروازه شهر علوم	زیر فرمانش حجاز و چین و روم

حکمران باید شدن بر خاک خویش تا می روشن خوری از تاک خویش»

<http://ganjoor.net/iqbal/asrar-khodi/sh12>

۱۹- ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (البقره / ۱۳۰).

۲۰- ﴿وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَنِدَاءٌ صُمُّ بَكْمٌ غُمٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (البقره / ۱۷۱). همچنين نگاه كنيد: (الأنعام / ۳۹ و الفرقان / ۷۳).

۲۱- ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَا يَذَّكَّرُونَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (النساء / ۷۸). همچنين نگاه كنيد: (التوبة / ۸۷ و ۱۲۷؛ الحشر / ۱۲؛ المنافقون / ۳ و ۷؛ الأنعام / ۲۵؛ الكهف / ۵۷ و الأعراف / ۱۷۸).

۲۲- ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْرَافِ لِقَاعٍ أُولَئِكَ هُمُ الْأَعْرَافُ﴾ (الأعراف / ۱۷۹).

۲۳- برای آشنایی با سیر دعوت اسلامی، ر.ک؛

Seyed Qutb: p. 32. Available at: <http://majalla.org/books/2005/qutb-nilestone.pdf>

۲۴- در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية فمن فقد في

العبودية وجد في الربوبية» (مصباح/الشريعة، ۱۳۶۰: ۴۵۳). شارحان این روایت مدعی

هستند که بر اساس این روایت، اگر انسان بندگی خداوند را به درستی انجام دهد و در

حوزه جهاد اکبر و جهاد اصغر موفق باشد، به مقام خداوندگاری (نه خداوندی) می‌رسد. با

رسیدن بدین مقام، او بر اعمال و حرکات فیزیکی و روحی خود مسلط می‌گردد و سرانجام

توان آن را پیدا می‌کند که مانند حضرت حق در عالم تصرف کند (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۰،

ج ۳: ۲۹۷-۳۰۳). در حدیث قدسی نیز آمده است: «عبدی أطعني أجعلك مثلي، أنا حيٌّ

لا أموت أجعلك حيّاً لا تموت، أنا غنيّ لا أفقر أجعلك غنيّاً لا تفتقر، أنا مهما أشاء يكون، أجعلك مهما تشاء يكون» (حرّ عاملي، ۱۳۸۰: ۷۰۹).

۲۵- ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (آل عمران/ ۸۳؛ نیز ر.ک؛ الرّعد/ ۱۵). همچنين آياتي كه ناظر به تسبيح خداوند از سوى تمام موجودات است، حاكي از تسليم بودن آنها در برابر حضرت حق مي باشد (ر.ک؛ الإسراء/ ۴۴ و مانند آن).

منابع و مآخذ

قرآن كريم

ابن تيمية الحرّاني، احمد بن عبدالحليم. (بي تا). *السياسة الشرعية في إصلاح الراعي والرعية*. بيروت: دارالمعرفة.

ابن حجاج النيسابوري، ابن مسلم. (۲۰۰۴م). *صحيح مسلم*. بيروت: المكتبة العصرية.

ابن كثير الدمشقي، اسماعيل. (۱۹۸۶م). *البداية و النهاية*. بيروت: دارالفكر.

بخاري، محمد بن اسماعيل. (۲۰۰۰م). *صحيح البخاري*. بيروت: دارالفكر.

حرّ عاملي، محمد بن حسن. (۱۳۸۰). *الجواهر السنّية في الأحاديث القدسيّة*. تهران: انتشارات دهقان.

رشيدرضا، محمد بن علي. (۱۹۹۰م). *تفسير المنار*. ج ۱. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.

شاذلي، سيد قطب. (۱۴۱۲ق). *في ظلال القرآن*. ج ۳. بيروت: دارالشروق.

طباطبائي، سيد علي. (۱۴۰۴ق). *رياض المسائل في بيان الاحكام بالادلة*. ج ۱. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).

طباطبائي، سيد محمدحسين. (۱۴۱۷ق). *الميزان في تفسير القرآن*. ج ۱، ۲ و ۳. قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعة مدرّسين قم.

عاملي، محمد بن مكّي. (۱۴۱۰ق). *اللمعة الدمشقيّة في الفقه الإماميّة*. بيروت: دارالتراث - الدار الإسلامية.

عبده، محمد. (۱۹۶۶م). *رسالة التوحيد*. بيروت: مطابع دارالكتب العربي.

- فارابی، ابونصر. (۲۰۰۲م). *کتاب آراء اهل المدينة الفاضله*. بیروت: دارالمشرق.
- _____. (۱۹۹۳م). *السیاسة المدنیة*. بیروت: دارالمشرق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دارالکتب الإسلامية.
- مروارید، علی اصغر. (۱۴۱۰ق). *سلسلة الینابیع الفقہیة*. ج ۹. بیروت: دار الإسلامية.
- مصباح الشریعة*. (۱۳۶۰). تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- مصباح، محمدتقی. (۱۳۷۸). *نظریة سیاسی اسلام*. ج ۲. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^(ع).
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۱). *مجموعه آثار*. ج ۲. تهران: صدرا.
- _____. (۱۳۸۰). *مجموعه آثار*. ج ۳ و ۲۰. تهران: صدرا.
- نجفی، محمدحسن. (بی تا). *جواهر الکلام فی شرایع الإسلام*. ج ۲۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- Abdullah, Azzam. *Defense of Muslim Lands*. Available at: <http://www.inslamistwatch.org/texts/azzam/defense/ack.html>
- Ahmad, Seyed Riaz. (1976). *Maulana Maududi and Islamic state*. Lahore: People's Publishing House.
- _____. *Join the Caravan; Al-jihad Fesibillah*. Available at: <http://www.religioscope.com/info/doc/jihad/azzam-carvan-1-forward.html>
- Beg, Asmer. "Sir Syed and Jihad". Available at: http://www.aligarhmovement.com/forum/Sir_Syed_and_Jihad
- Bennett, Clinton. (2005). *Muslims and Modernity*. London and New York: Continuum.
- Bergesen, Albert J., Ed. (2008). *The Seyed Quth Reader: Selected Writings on Politics, Religion and Society*. London and New York: Routledge.
- Berman, Paul. (2003). "the Philosopher of Islamic Terror". *New York Times Magazine*. March, 23, 2003.
- Bonney, Richard. (2004). *Jihad: From Qur'an to Bin Laden*. New York: Palgrave Macmillan.
- Choueiri, Youssef. (1998). "Islamic Fundamentalism". *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. vol. 5. London: Routledge.
- Encyclopedia Britanica*. (1964). vol. 12. London: William Benton.
- Iqbal's poems*: <http://ganjoor.net/iqbal/asrar-khodi/sh12>.
- Mawdudi, Abul –Ala. (n.d.). *Jihad in Islam*. Beirut: the Holy Koran Publishing House.

- Musallam, Adnan A. (2005). *Sayyid Qutb: The Karl Marx of the Islamic Revolution*. Westport: Connecticut.
- Nasr, Seyed Husein. (n.d.). "Islam and the Question of Violence". *al-Sirat*. vol. XIII. No. 2.
- Rizvi, Faizer. (2001). "Expedition and Battles". *Encyclopedia of the Quran (EQ)*. ed. Jane Dammen McAuliffe. vol. 2. Leiden: Brill.
- Rudolph, Peter. (2005). "Jihad". *Encyclopedia of Religion*. ed. Lindsay Jones & Thomas Gale Hills.
- Rizvi, Sayyid Athar Abbas. (1980). *Shah Wali-Ullah and His Times*. Australia.
- Sene, Brahim. "Does Islam promote peace?". Available at:
<http://www.answering-islam.org/Authors/Sene/peacepromoting.html>
- "*Shah Wali Ullah's Political Thought*". Available at:
<http://www.southasiaanalysis.org/%5Cpapers7%5Cpaper629.html>
- Sundaram V. "*Roots of Terrorism*". Available at:
<http://www.boloji.com/index.cfm?md=Content&sd=Articles&ArticleID=2613>.
- Sayed Qutb. *Milestones*. Available at:
<http://majalla.org/books/2005/qutb-milestone.pdf>
- "*Forced Conversion*". Available at:
http://wikiislam.net/wiki/Qur%27an,_Hadith_and_Scholars:Forced_Conversion
- "*Scholars on Jihad*". Available at:
http://wikiislam.net/wiki/Qur%27an,_Hadith_and_Scholars:Scholars_on_Jihad
- "*Syed Ahmed Khan*". Available at:
http://www.newworldencyclopedia.org/entry/Syed_Ahmed_Khan